

درباره ی رئالیسم ادبی

فریدریش انگلس

درباره ی رئالیسم ادبی



فریدریش انگلس ترجمه ی محسن حکیمی

ترجمه ی محسن حکیمی

دو نامه از فریدریش انگلس درباره ی رئالیسم ادبی

محسن حکیمی

دوشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۴ - ۱۴ مارس ۲۰۱۶

توضیح:

نامه های زیر در شماره ی پیشین اندیشه ی آزاد (خبرنامه ی داخلی کانون نویسندگان ایران) چاپ شده اند، اما و درینجا به شکلی الکن، نامفهوم و حتا نادرست. برای مثال، در نامه ی نخست، در کنار ترجمه ای تحت اللفظی از متن نامه ی انگلس، جملات نامفهومی آورده شده که در متن انگلیسی مورد استناد من اساساً وجود ندارد و نمی دانم مترجم این جمله ها را از کجا آورده؛ درعوض در پایان نامه بدون هیچ دلیلی چند جمله حذف شده است؛ البته از آنجا که ایشان هیچ نام و نشانی از متن مورد استفاده ی خود نیاورده مطمئن نیستم که منبع ترجمه ی او همان متن انگلیسی مورد استناد من باشد. یا، بازهم به عنوان مثال، در نامه ی دوم، علاوه بر حذف بندهای نخست نامه بدون هیچ توضیحی، واژه ی «لژیتمیسم» به «قانون گرایی» برگردانده شده، حال آن که این کلمه به معنی طرفداری از بازگشت سلسله ی بوربون ها به سلطنت در فرانسه ی پس از امپراتوری ناپولئون بناپارت است. به دلایلی از این دست، و بنا به اهمیت مضمون این نامه ها برای شناخت دیدگاه انگلس درباره ی رئالیسم ادبی، ترجیح دادم به جای نقد این «ترجمه» ی دست و پا شکسته متن هر دو نامه را به زبانی برگردانم که، درعین وفاداری به متن اصلی، برای فارسی زبانان دست کم قابل فهم باشد.

محسن حکیمی - آذر ۱۳۹۴

نامه ی انگلس به مینا کائوتسکی در وین، به تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۸۵

... رمان کهنه و نو را نیز خواندم، و از این بابت صمیمانه از شما سپاسگزارم. زندگی کارگران معدن نمک را با همان مهارتی توصیف کرده اید که پیش تر، در رمان استفان، زندگی دهقانان را به تصویر کشیده بودید. در اکثر موارد، زندگی در جامعه ی وین را بس به زیبایی به تصویر کشیده اید. وین در واقع تنها شهر آلمان است که ویژگی جامعه را دارد؛ برلین صرفاً شهر «محافل معین»، و حتا نامعین، است، و از همین روست که در خاک آن تنها رمان های مربوط به ادیبان، مقامات دولتی یا هنرپیشگان می رویند. شما بهتر می توانید قضاوت کنید که آیا پی رنگ این بخش از اثرتان گاه با ضرب آهنگی تندتر [از واقعیت] پیش می رود یا نه. بسیاری از چیزهایی که ممکن است این احساس را به ما بدهند ای بسا در مورد وین کاملاً طبیعی باشند، به این شرط که ویژگی مشخصاً بین المللی این شهر و آمیختگی فرهنگ آن با عناصر جنوبی و شرقی اروپا را در نظر بگیریم. در هر دو زمینه، شخصیت های رمان از همان فردیت متمایزی برخوردارند که به آثار شما ویژگی می دهند. هر کدام از آنها در عین آن که نوعی شخصیت را نمایندگی می کنند ویژگی های فردی خاص خود را دارند و، چنان که هگل پیر می گفت، «خودشان» هستند، و این همان چیزی است که باید باشد. و اما، اگر بخواهم انصاف را رعایت کنم، ناچارم بر خطایی نیز انگشت گذارم، و آن در مورد شخصیت آرنولد است. او واقعاً انسان بسیار ارزشمندی است، اما وقتی بالاخره بر اثر ریزش کوه کشته می شود آدم فقط به این صورت می تواند واقعیت این مرگ را با حقانیت شاعرانه آشتی دهد که بگوید او برای این دنیا زیادی خوب بود. اصلاً درست نیست که نویسنده قهرمان داستان اش را ستایش کند، و این خطایی است که به نظر می رسد شما تا حدودی مرتکب آن شده اید. شخصیت الزا تا حدودی واقعی تر است، اگر چه او نیز آرمانی شده، اما شخصیت آرنولد بسی بیش از او در اصول محو شده است.

خودِ رمان ریشه های این نقص را نشان می دهد. روشن است که شما در کتاب تان خواسته اید موضعی عمومی اتخاذ کنید، و اعتقادهای تان را به اطلاع مردم سراسر دنیا برسانید. اما شما [پیش تر] این کار را کرده اید، و این مرحله را پشت سر گذاشته اید و نیازی ندارید که آن را به این شکل تکرار کنید. من به هیچ وجه مخالف ادبیات جانبدارانه نیستم. هم آیسخولوس، پدر تراژدی، و هم آریستوفانس، پدر کمدی، شاعرانی بس جانبدار بودند، و دانتو و سروانتس نیز کمتر از آنان جانبدار نبودند، و بهترین چیزی که درباره ی دسیسه و عشق شیلر می توان گفت آن است که این اثر نخستین درام سیاسی آلمانی است. روس ها و نیروی های مدرن، که رمان هایی عالی می آفرینند، همه جانبدارانه می نویسند. اما من فکر می کنم که این جانبداری نباید

آشکارا و به صراحت بیان شود بلکه خودِ موقعیت و عمل شخصیت‌ها باید آن را نشان دهند، و نویسنده نباید راه حل تاریخی آینده‌ی تضادهای اجتماعی را، که او در رمان اش به تصویر می‌کشد، حاضر و آماده کند و جلو خواننده بگذارد. به این نکته این را نیز باید افزود که در اوضاعی که ما زندگی می‌کنیم مخاطبان رمان‌ها عمدتاً محافل بورژوازی هستند، محافلی که مستقیماً به ما گرایش ندارند. بنابراین، به نظر من، رمان‌های حاوی مسائل سوسیالیستی در صورتی می‌تواند رسالت اش را به طور کامل انجام دهد که، با کشیدن تصویری صادقانه از اوضاع واقعی، توهم‌های مرسوم و حاکم بر این اوضاع را کنار بزند، خواب خوش دنیای بورژوازی را آشفته سازد، و به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر اعتبار جاودانی وضعیت موجود را مورد شک و تردید قرار دهد، بی آن که خود برای مشکل مطرح شده راه حل مستقیم ارائه دهد، چه رسد به آن که آشکارا جانب این راه حل را بگیرد. در این صورت است که شما با دانش دقیق و شیوه‌های تحسین انگیزتان برای توصیف‌های زنده و جاندار، هم درمورد دهقانان اتریشی و هم در مورد «جامعه»ی وین، می‌توانید حرف‌های زیادی برای گفتن داشته باشید، و شما در رمان استغفار نشان داده‌اید که می‌توانید شخصیت‌های تان را با چنان طنز ظریفی به‌پرورانید که مصداق آن است که نویسنده بر موجودات مخلوق خویش احاطه دارد....

نامه‌ی انگلس به مارگرت هارکنس در لندن، به تاریخ اوائل آوریل ۱۸۸۸ خانم هارکنس عزیز،

سپاسگزارم از این که رمان دختر کارگر را از طریق آقای ویزتلی برایم فرستادید. آن را با لذت و اشتیاق بسیار خواندم. همان گونه که دوستم آیشهوف، مترجم کتاب شما، می‌گوید، این رمان یک اثر هنری کوچک است؛ به نظر او، که فکر می‌کنم با آن موافق باشید، ترجمه اش به ناچار تقریباً تحت اللفظی شده، چراکه هرگونه حذف یا دستکاری ناموفق آن فقط ارزش متن اصلی را از میان می‌برده است.

آنچه در این داستان توجه مرا بیش از هرچیز دیگر جلب می‌کند - علاوه بر حقیقت رئالیستی آن - شجاعت شما به عنوان یک هنرمند راستین است. نه تنها در نحوه‌ی برخوردتان با «سپاه رستگاری» به رغم احترام تکبرآمیزی که دارد، احترام کسانی که ای بسا برای نخستین بار از داستان شما بیاموزند که چرا این سپاه چنین نفوذی در میان توده‌های مردم دارد؛ بلکه عمدتاً در

شیوه ی سرراست و صاف و پوست کنده ی طرح داستان قدیمی اغفال دختر کارگر از سوی مردی از طبقه ی متوسط، داستانی که محور کل کتاب را تشکیل می دهد. داستان نویسان میانمایه چه بسا خود را موظف بدانند که خصلت پیش پا افتاده ی این پی رنگ را در زیر انبوهی از پیچیدگی ها و آرایه های تصنعی بپوشانند، تلاشی که در جریان آن البته بازهم دُم خروس واقعیت خود را نشان خواهد داد. اما شما با قدرت توصیف راستین خود توانسته اید یک داستان قدیمی را به شکل یک داستان جدید درآورید.

آقای آرتور گرانثِ رمان شما شاهکار است.

اما اگر بخواهم نکته ای انتقادی را مطرح کنم، آن نکته شاید این باشد که، با همه ی آنچه گفتم، داستان شما بازهم به اندازه ی کافی رئالیستی نیست. به نظر من، معنای رئالیسم، علاوه بر بیان حقیقت جزئیات، بازتولید شخصیت های تیپیک در اوضاع و احوال تیپیک است. شخصیت های رمان شما، تا آنجا که خودی نشان می دهند، به اندازه ی کافی تیپیک هستند؛ اما اوضاع و احوالی که آنها را احاطه کرده و به واکنش شان وا می دارد، شاید به اندازه ی کافی تیپیک نباشد. در دختر کارگر، چهره های متعلق به طبقه ی کارگر آدم های منفعلی هستند که کاری برای بهبود زندگی شان نمی کنند و حتا نشان هم نمی دهند که می خواهند زندگی شان بهتر شود. تمام تلاش هایی که برای بیرون کشیدن این آدم ها از منجلاب راکد زندگی شان انجام می گیرد از بیرون، از بالا، صورت می گیرد. این توصیف شاید برای سال ۱۸۰۰ یا ۱۸۱۰، دوران سن سیمون و رابرت اوئن، صادق باشد، اما برای سال ۱۸۸۷ و درباره ی کسی که سابقه ی حدود پنجاه سال شرکت در بیشتر جنگ های پرولتاریا را دارد صادق نیست. واکنش شورشگرانه ی طبقه ی کارگر بر ضد محیط ستمگرانه ای که او را احاطه کرده، تلاش های - غیرارادی، نیمه آگاهانه یا آگاهانه ی - اعضای این طبقه برای بهبود زندگی شان به عنوان انسان بخشی از تاریخ را می سازد و، از همین رو، استحقاق آن را دارد که جایگاهی را در عرصه ی رئالیسم به خود اختصاص دهد.

به هیچ وجه نمی خواهم شما را مقصر بدانم و بگویم چرا یک رمان آشکارا سوسیالیستی یا، آن گونه که ما آلمانی ها می گوئیم، «رمان جهت دار» (Tendenzroman) ننوشته اید، رمانی که دیدگاه های اجتماعی و سیاسی نویسنده را می ستاید. منظور من اصلاً این نیست. عقاید نویسنده هرچه پوشیده تر بماند، برای اثر هنری بهتر است. در رئالیسم مورد نظر من، واقعیت به رغم عقاید نویسنده از دل اثر هنری بیرون می زند. بگذارید مثالی بزنم. بالزاک، که من آثار او را

بس بسیار رئالیستی تر از آثار گذشته، حال و آینده ی زولا می دانم، در کمدی انسانی تاریخ رئالیستی شگفت انگیزی درباره ی «جامعه»ی فرانسه به دست می دهد و، به شیوه ای سال شمارانه، تقریباً سال به سال از ۱۸۱۶ تا ۱۸۴۸ برخوردهای مترقی بورژوازی بالنده با جامعه ی اشراف را به تصویر می کشد، جامعه ای که پس از ۱۸۱۵ خود را دوباره سازمان داد و، تا آنجا که می توانست، ضوابط فرهنگ قدیم فرانسه را احیا کرد. او شرح می دهد که چه گونه آخرین بازمانده های این جامعه ی به زعم او الگو به تدریج یا تسلیم مداخلات تجاوزگرانه ی نوکیسه های پولدار و بی فرهنگ شد و یا به فساد کشیده شد؛ چه گونه این «بانوی بزرگ»

(grande dame)، که خیانت های زناشویی اش شکلی از اظهار وجود بود و با ازدواج او انطباق کامل داشت، خود را تسلیم بورژوازی کرد، طبقه ای که شوهر این بانو را با پول نقد یا پشم خرید؛ و بالزاک در حول و حوش این تصویر محوری تاریخ کاملی از جامعه ی فرانسه به دست می دهد که من، حتا در مورد جزئیات اقتصادی آن (برای مثال، آرایش مجدد مالکیت واقعی و خصوصی پس از انقلاب کبیر فرانسه)، از رمان های او بیشتر یاد گرفته ام تا از مجموع آثار تمام تاریخ دانان، اقتصاددانان و آماردانان حرفه ای آن دوران. می دانیم که بالزاک از نظر سیاسی لژیونیمست بود؛ آثار بزرگ او مرثیه ی بی وقفه ای است برای زوال برگشت ناپذیر جامعه ی [به زعم او] خوب فرانسه، و او در این آثار همواره با طبقه ی محکوم به نابودی همدلی می کند. اما، به رغم این همدلی، او گزنده ترین هجو و تلخ ترین طنز خود را آن گاه به رشته ی تحریر در می آورد که درباره ی همان مردان و زنانی سخن می گوید که عمیق ترین همدلی ها را با آنها دارد: اشراف. و تنها کسانی که او همیشه با تحسینی بی پرده از آنان یاد می کند سرسخت ترین دشمنان اویند، قهرمانان جمهوری خواه خیابان «کلواتر سن مری»

[Cloître Saint-Mery، خیابانی در پاریس که قیام ژوئن ۱۸۳۲ به رهبری جناح چپ حزب جمهوری خواه فرانسه از آنجا آغاز شد - م.ا]، مردانی که در آن زمان (۳۶-۱۸۳۰) در واقع نمایندگان توده های مردم بودند. این که بالزاک بدین سان مجبور بود برضد همدلی های طبقاتی و گرایش های سیاسی اش موضع بگیرد، این که او ضرورت سقوط اشراف مطلوب اش را درک می کرد و آنها را کسانی می دانست که سزاوار سرنوشت بهتری نیستند، و این که او مردانی واقعی را می دید که آینده عجالتاً فقط از آنها تشکیل می شد - این را من بزرگ ترین پیروزی رئالیسم، و یکی از باشکوه ترین ویژگی های بالزاک پیر می دانم.

در عین حال، در دفاع از شما باید به این نکته اعتراف کنم که کارگران «ایست اند» لندن کسانی هستند که از تمام کارگران دنیای متمدن کمتر مقاومت می کنند، در برابر سرنوشت بیشتر منفعل اند و سرگردانی و سردرگمی بیشتری از خود نشان می دهند. و نکند که شما خود را قانع کرده اید که در این رمان تصویری از جنبه ی منفعل زندگی طبقه ی کارگر به دست دهید و جنبه ی فعال زندگی این طبقه را در رمان دیگری توصیف کنید؟

وبلاگ درابا

منبع ترجمه:

Marx and Engels, Selected Correspondence, Progress Publishers, ۱۹۷۵.

برگرفته از اندیشه ی آزاد، خبرنامه ی داخلی کانون نویسندگان ایران، دوره ی سوم، شماره ی یازدهم، بهمن ۱۳۹۴

باز نشر کتابخانه ی گرایش مارکسی